



Emanation of Effects from the First Cause and Its Modeling Using the Concept of Function in Mathematics

📧 Mohammad Kamyabinejad¹ | A'zam Irajinia² | Abbas Javareshkian³

1. Corresponding Author, Master's Student in Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: kamyabinezhad86@mail.um.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: airajinia@um.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: javareshkian@um.ac.ir



Article Info

Article type:
Research Article

Received: 5 November 2024
Revised: 26 January 2025
Accepted: 9 June 2025
Available Online: 25 June 2025

Keywords:

Principle of Similarity,
Rule of the One (qā'ideh
al-wāḥid), First Cause,
Function, Modeling



Abstract

The question of how the multiplicity observed in the world emanates from the First Cause has been a subject of contention and diverse opinions among monotheistic thinkers, particularly Islamic philosophers and theologians. The central issue in this discussion is the Rule of the One (qā'ideh al-wāḥid), which has led to numerous disagreements regarding its validity and interpretations. In this article, using an analytical-descriptive method, some opinions on this issue are first critiqued. Subsequently, to achieve a correct explanation of the creation of multiplicity, the claim of the Principle of Similarity is examined and proven, showing that, contrary to some views, this principle should not be used to prove the Rule of the One (qā'ideh al-wāḥid); rather, the rule can be established by carefully defining the complete cause (illat tāmmeḥ). After proving that, according to the correct formulation of the qā'ideh al-wāḥid, every single complete cause has a single effect, the manner of creating multiplicity in effects can be explained in a way similar to Khāja Naṣīr's exposition in *Sharḥ al-Ishārāt*, such that the qā'ideh al-wāḥid is not violated, and the objections of its opponents are not applicable. In the present article, to simplify the understanding of this issue, by proving that the causal relationship is an instance of the function in mathematics, the emanation of multiplicity from the First Cause is modeled, and finally, the advantages of this modeling are stated.

Cite this article: Kamyabinejad, M., Irajinia, A., Javareshkian, A., (2024). Emanation of Effects from the First Cause and Its Modeling Using the Concept of Function in Mathematics. *Islamic Philosophical Doctrines*, 19(34), 155-172. <https://doi.org/10.30513/ipd.2025.6474.1562>



© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.



صدور معلومات از علت نخستین و مدل سازی آن با استفاده از مفهوم تابع در ریاضی

محمد کامیابی نژاد^۱ | اعظم ایرجی نیا^۲ | عباس جوارشکیان^۳

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: kamyabinezhad86@mail.um.ac.ir
۲. استادیار، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: airajinia@um.ac.ir
۳. دانشیار، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: javarehshkian@um.ac.ir

چکیده

این مسئله که کثرت مشهود در جهان چگونه از علت نخستین ایجاد شده، در کلام اندیشمندان موحد به ویژه فیلسوفان و متکلمان اسلامی محل مناقشه و تضارب آراء بوده است. مسئله محوری این بحث نیز قاعده الواحد است که اختلاف آرای بسیاری در مورد صحت و همچنین تفاسیر آن مشاهده می شود. در این نوشتار به روش تحلیلی توصیفی ابتدا به نقد برخی اقوال در این مسئله پرداخته شده و در ادامه به منظور دست یابی به تبیین صحیح ایجاد کثرت، ابتدا مدعای اصل سنخیت بررسی و اثبات می شود که برخلاف برخی اقوال نباید از این اصل در اثبات قاعده الواحد استفاده کرد، بلکه این قاعده را می توان با دقت در تعریف علت تامه اثبات کرد. پس از اثبات این مطلب که طبق تقریر صحیح قاعده الواحد هر علت تامه واحدی معلول واحدی دارد، نحوه ایجاد کثرت در معلومات را می توان به شیوه ای شبیه به بیان خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات تبیین کرد که هم قاعده الواحد نقض نشود و هم اشکالات مخالفان این قاعده وارد نباشد. در نوشتار حاضر برای درک ساده ترین مسئله با اثبات اینکه رابطه علیت مصداقی از «تابع» در ریاضیات است، صدور کثرت از علت نخستین، مدل سازی و در خاتمه مزایای این مدل سازی بیان می شود.

استناد: کامیابی نژاد، محمد؛ ایرجی نیا، اعظم؛ جوارشکیان، عباس. (۱۴۰۳). صدور معلومات از علت نخستین و مدل سازی آن با استفاده از مفهوم تابع در ریاضی. آموزه های فلسفه اسلامی، ۱۹ (۳۴)، ۱۵۵-۱۷۲.

<https://doi.org/10.30513/ipd.2025.6474.1562>

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴

کلیدواژه ها

اصل سنخیت، قاعده الواحد، علت نخستین، تابع، مدل سازی.





مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث بسیاری از فلسفه‌ها به‌ویژه فلسفه اسلامی از گذشته تاکنون، مبحث علیت است. معنای علیت و وجود علیت بین موجودات و پدیده‌ها ازجمله امور فراگیر برای انسان‌ها به نظر می‌رسد؛ چون انسان‌ها در طول تاریخ با مفروض در نظر گرفتن علیت بین موجودات و پدیده‌ها بوده که به شناخت بهتر جهان پرداخته‌اند و اگر اکثر انسان‌ها وجود علیت بین پدیده‌های جهان را مفروض نداشتند، این همه تلاش در جهت کشف علل پدیده‌ها انجام نمی‌گرفت. با وجود این فراگیری اعتقاد به علیت بین انسان‌ها، هنگامی که اندیشمندان هر عصری درباره علیت و مسائل مربوط به آن اندیشه‌ورزی کرده‌اند، چالش‌های فکری زیادی به وجود آمده است؛ تاحدی که عده‌ای قانون علیت و عده‌ای لوازم این قانون را انکار کرده‌اند. یکی از فروع علیت که درمورد آن بین متکلمان و فلاسفه اسلامی اختلاف نظر زیادی وجود داشته است، مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین و به تبع آن، قاعده مشهور الواحد بوده است. این مسئله که چطور این همه کثرات از یک علت نخستین به وجود آمده، ازجمله مسائل مورد توجه و تأمل بوده است. برخی حتی پیشینه تفکر درباره این مسئله را دوره پیشاسقراطیان می‌دانند (خادمی؛ عسگری، ۱۳۹۶). در فلسفه اسلامی نیز مسئله چگونگی صدور معلولات از علت نخستین همواره مورد توجه بوده است. نخستین فیلسوف مسلمانی که به‌طور جدی به اقامه برهان بر قاعده الواحد پرداخته، ابن سیناست (خادمی؛ عسگری، ۱۳۹۶). یکی از تقریرهای شایان توجه را که در ادامه به آن پرداخته می‌شود، می‌توان نظر خواجه نصیرالدین طوسی دانست که در شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا بیان فرموده است (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹). شیخ اشراق نیز در کتاب حکمة الاشراق خود به این مسئله با اصطلاحات خاص مکتب خود پرداخته است و کثرت معلولات را به‌گونه‌ای متمایز از پیشینیان تبیین می‌کند (سهروردی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱-۱۶۷). از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر پیرامون این مسئله انجام شده و در آنها سعی شده این مسئله بررسی شود، می‌توان به این عنوان‌ها اشاره کرد که این مسئله را از دیدگاه حکمت متعالیه بررسی کرده‌اند: «بررسی آراء صدرالمتألهین پیرامون نحوه پیدایش کثرات از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده الواحد» (آزادگان؛ عظیمی، ۱۳۹۹)، «پیدایش کثرات از واحد از منظر آکوئیناس و ملاصدرا» (ملائی؛ فهیم؛ جعفری اشکاوندی، ۱۴۰۰) و «بررسی نحوه صدور کثرت از وحدت از دیدگاه ملاصدرا» (عباسی؛ حیدری، ۱۴۰۱). از پژوهش‌هایی هم که سعی شده در آن نحوه صدور معلولات



و ساختار تشکیکی هستی در تقریرهای مختلف بررسی و مدل سازی هندسی شود، می توان به مقاله «منظری نواز ساختار تشکیکی هستی در حکمت متعالیه» (جوارشکیان، ۱۳۸۲) اشاره کرد. روشی که در این نوشتار برای تبیین نحوه صدور کثرت از علت نخستین بیان شده، شبیه روش خواجه نصیر در شرح اشارات است. وجه اشتراک نوشتار حاضر با بیانات خواجه نصیر در تبیین نحوه صدور کثرت این است که در هر دو روش برخلاف بسیاری از اقوال دیگر برای تبیین کثرت معلولات، سعی نمی شود که حیثیات کثیره در اولین معلول توجیه شوند، بلکه کثرت معلولات بر مبنای تقریری خاص از قاعده الواحد تبیین خواهد شد. وجوه نوآوری نوشتار حاضر از این قرار است: اولاً مبنای فلسفی چنین تقریری از نحوه صدور کثرت، یعنی صورت صحیح قاعده الواحد که در مورد علت های تامه اعم از بسیط یا غیربسیط است، با توجه به تعریف علت تامه بیان و اثبات شده است. ثانیاً تلاش شده با معرفی رابطه علیت به عنوان یک تابع، این مسئله مدل سازی شود. وجه نوآوری دیگر این پژوهش پرداختن دقیق به اصل سنخیت و اثبات این مطلب است که نباید در اثبات قاعده الواحد از این اصل استفاده شود. دو فرعی که از قانون علیت نتیجه گرفته شده و در مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین نقشی اساسی ایفا می کنند و محل اختلاف آرا هستند، عبارت اند از:

۱. اصل سنخیت: یعنی باید بین علت و معلول سنخیت باشد و این سنخیت سبب صدور معلول معین از یک علت معین است. اگر در علیت، سنخیت میان علت و معلول لازم نباشد، ممکن بود هر چیزی علت برای هر چیز باشد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۸۱).
۲. قاعده الواحد: یعنی از علت واحد فقط معلول واحد صادر می شود (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲).

چالش های مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین به دلیل فرع دوم، یعنی قاعده الواحد پدید آمده است؛ لکن قاعده الواحد ارتباط زیادی به قبلی دارد و چالش های این مسئله فقط در صورتی برطرف خواهد شد که اصل سنخیت به درستی تبیین شود.

۱. بررسی اصل سنخیت

شکی نیست که هر معلولی از هر علتی به وجود نمی آید و باید بین علت و معلول رابطه و



مناسبت خاصی باشد. از این رابطه به «سنخیت بین علت و معلول» تعبیر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۸). اصل سنخیت را به بیان دقیق‌تر به این صورت تقریر می‌کنند:

”از علت معین، فقط معلول معینی صادر می‌شود و معلول معین، فقط از علت معینی امکان صدور دارد (طباطبایی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۴).

اگر منظور از سنخیت این باشد که هر سنخ کمال وجودی که در معلول هست، باید علت هستی بخش آن معلول همان سنخ کمال را دارا باشد، این اصل را می‌توان بدیهی یا نزدیک به بدیهی به شمار آورد. چون این تقریر از اصل سنخیت، نتیجه این قاعده معروف و بدیهی است که «فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۸). با این تقریر از اصل سنخیت، نمی‌توان قاعده الواحد را نتیجه گرفت؛ زیرا این بیان در نسبت بین علت و معلول، فقط این نتیجه را می‌دهد که علت وقتی معلولی را ایجاد می‌کند، کمالات او را به نحو کامل‌تر از آن داراست و درمورد تعداد معلولی که علت می‌تواند صادر کند ساکت است، چون حتی اگر علت، یک سنخ کمال یا یک حیثیت وجودی داشته باشد، می‌تواند بی‌شمار مرتبه از آن کمال وجودی را البته به میزان کمتر از مرتبه کمال وجودی خودش اضافه کند. اگر هم کمالات متعدد داشته باشد، کثرت معلولاتی که می‌تواند صادر کند، به مراتب بیشتر خواهد شد؛ چون هم می‌تواند از هر سنخ کمالی که دارد جداگانه بی‌شمار معلول دارای همان سنخ کمال صادر کند و هم می‌تواند بی‌شمار معلول دیگر صادر کند که کمالاتشان ترکیبی از چند کمال علت در مراتب مختلف است.

اگر هم در اصل سنخیت مراد از لفظ «معین» موجودی است که تعین وجودی یافته و در نتیجه واحد است، این تقریر از اصل سنخیت را نه می‌توان از قاعده «فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد» نتیجه گرفت و نه می‌توان آن را مقدمه‌ای برای اثبات قاعده الواحد در نظر گرفت؛ چون این تقریر یا همان قاعده الواحد است که به جای لفظ «واحد» از لفظ «معین» استفاده شده است، یا چون وحدت مساوق وجود است، پس موجودی که واحد است، تعین وجودی هم دارد و در نتیجه معین است. این تقریر از اصل سنخیت، نتیجه قاعده الواحد است و برای اثبات آن باید از قاعده الواحد استفاده کرد؛ همان‌گونه که برخی در اثبات اصل سنخیت این کار را انجام داده‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

۲. بررسی قاعدهٔ الواحد

قاعدهٔ الواحد را می‌توان از چالشی‌ترین مسائل فلسفه به شمار آورد که پیرامون آن بحث‌های زیادی شده است. مخالفان این قاعده اکثراً از متکلمان هستند. عرفا هم در عین اینکه با اصل قاعده مخالفت ندارند، در تفسیر با فیلسوفان هماهنگ نیستند (خادمی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹). فیلسوفان هم اگرچه غالباً موافق این قاعده‌اند، در تفسیر و جزئیات و تعیین مصادیق قاعده اختلاف‌هایی دارند: عده‌ای مجرای تحقق این قاعده را در وحدت حقّه حقیقه می‌دانند و عدهٔ دیگری وحدت عام‌تری را جایز می‌دانند (خادمی، ۱۳۸۰، ص ۸۰).

موافقان قاعده هنگام مواجهه با این اشکال مخالفان که ما بالوجدان می‌یابیم از علت واحدی مانند نفس ما آثار و معلول‌های متعدد صادر می‌شود، بیان می‌دارند که علت موردنظر در قاعدهٔ الواحد علتی است که از جمیع جهات بسیط باشد؛ مانند ذات باری تعالی که هیچ‌گونه ترکیب حقیقی را نمی‌توان درمورد آن متصور شد.

موافقان قاعدهٔ الواحد ادعا می‌کنند از خداوند به عنوان علت العلل یا علت نخستین همهٔ موجودات، بی‌واسطه فقط یک معلول صادر شده است (شیرازی، ۱۳۹۸، ص ۲۱۹). این عات نخستین را فلاسفه «عقل اول» و عرفا «وجود منبسط» نامیده‌اند. مخالفان که این بیان را در تعارض با قدرت نامتناهی خدا انگاشته‌اند، چنین اشکال می‌کنند: پس چگونه ادعا می‌شود که از عقل اول بیش از یک معلول صادر شده است؟ چرا که طبق اصل سنخیت که شما فلاسفه آن را قبول دارید، عقل اول نیز مانند خداوند باید بسیط من جمیع الجهات باشد و از او هم فقط یک معلول صادر شود و می‌بایست مخلوقات و معلولات در طول هم موجود شوند که بالوجدان باطل است. فیلسوفان در جواب به این اشکال به روش‌های مختلفی بیان می‌کنند که عقل اول دارای کثرتی است که آن کثرت مجوز صدور بیش از یک معلول از او می‌شود. برخی از این جهات کثرت عبارت‌اند از اینکه عقل اول وجود، ماهیت و نیز امکان ماهیت دارد یا اینکه خودش علت خودش و نیز امکان خودش را تعقل می‌کند (حیدرپور؛ فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۸۰ و ۷۹). اما همان‌گونه که برخی محققان اشاره کرده‌اند، این بیانات خالی از اشکال نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۴۴۱).

در تبیین کثرت اول با کثرت تعقل‌های او، این اشکال وارد است که اگر کثرت تعقل برای صدور کثیر کافی باشد، این امر در علت نخستین یعنی خداوند نیز لازم می‌آید (ابن عربی، ۱۳۹۷،



ص ۱۱۱). پس می‌توان صدور کثیر از واحد را به خود خدا نسبت داد و نیازی به نظریه وساطت عقول نیست؛ چون خدا نیز، هم ذات خود و هم وجوب ذات خود و هم عقل اول را تعقل می‌کند (حیدرپور؛ فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۸۰).

در تبیین کثرت عقل اول با این بیان که عقل اول دارای وجود، ماهیت و امکان ماهیت است نیز این اشکال وارد است که ماهیت و امکان عقل اول، اموری اعتباری‌اند و این امور اعتباری نمی‌توانند منشأ صدور چیزی شوند (حیدرپور؛ فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۸۰).

از جواب اخیر می‌توان استفاده کرد و این تعمیم را داد که به هر روشی، کثرت در اولین معلول یا همان عقل اول تبیین شود، نمی‌توان به اشکال وارد بر قاعده الواحد پاسخ داد. این مطلب برهان ساده‌ای دارد: حیثیات کثیری که در عقل اول فرض می‌شود، یا حقیقی‌اند یا نیستند. اگر حقیقی‌اند، این سؤال مطرح می‌شود که این حیثیات حقیقی معلول چه علتی‌اند؟ اگر گفته شود معلول خداست که با این فرض، قاعده الواحد درمورد خداوند نقض شده است؛ چون از او هم عقل اول و هم حیثیات عقل اول صادر شده است. اگر گفته شود معلول عقل اول‌اند، چون علت و معلول تغایر دارند و معلول در مرتبه علت وجود ندارد، در نتیجه قاعده الواحد درمورد عقل اول نقض شده است؛ به این دلیل که عقل اول درحالی‌که خالی از حیثیات و بسیط بوده، معلول‌های کثیر یعنی همان حیثیات را صادر کرده است. اگر هم حیثیات عقل اول حقیقی نیستند، پس نمی‌توانند منشأ صدور معلول‌هایی با کثرت حقیقی شوند.

در توضیح نحوه صدور معلولات از علت نخستین، مزیتی که بیان شیخ اشراق نسبت به کلام مشائیان دارد، این است که در خلال تبیین نحوه کثرت به این مطلب اشاره می‌کند که جایز است انوار باهم مشارکت کنند تا معلول واحدی را پدید آورند (سهروردی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۱). به این بیان، اشکال فوق وارد نیست؛ اما چون ایشان نیز برای توجیه کثرت معلولات پس از مرتبه اولین معلول که «نور اقرب» می‌نامد در پی تبیین نحوه کثرت در نور اقرب و انوار مراتب بعد با لحاظ حیثیاتی مانند فقر و غنا یا قهر و محبت است (سهروردی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱-۱۶۵)، دیدگاه ایشان را نیز نمی‌توان کامل دانست، چون اشکال فوق بر این رویکرد نیز وارد است. اما پاسخی که خواهی‌نویس در شرح اشارات به این مسئله می‌دهد، مصون از این اشکال است؛ چون خواهی‌نویس کثرت را چنین تبیین می‌کند: اگر مبدأ اول را الف فرض کنیم، در مرتبه اول صدور معلول‌ها فقط یک معلول از الف صادر می‌شود که آن را ب می‌نامیم. در مرتبه دوم از الف به واسطه ب،



معلولی به نام ج و از ب به تنهایی معلولی به نام د می تواند صادر شود و در مرحله بعد، دوازده معلول امکان صدور دارند؛ چون جایز است در این مرحله از الف به واسطه ج یک معلول صادر شود (۱)، به واسطه د معلول دیگر (۲)، به واسطه ج و د باهم نیز یک معلول (۳)، به واسطه ب و ج و د معلول دیگر (۴)، به واسطه ج و ب معلول دیگر (۵) و به واسطه د و ب معلول دیگری (۶). از ب نیز به واسطه ج معلولی صادر می شود (۷)، به واسطه د معلولی (۸) و به واسطه ج و د نیز معلول دیگری (۹). همچنین جایز است از ج به تنهایی معلولی صادر شود (۱۰)، از د نیز به تنهایی معلولی (۱۱) و از ج و د باهم نیز معلول دیگری (۱۲). به همین ترتیب، هرچقدر مراحل صدور ادامه پیدا کند، کثرت ممکن بیشتر می شود (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹). در این تقریر از مسئله نحوه صدور کثرت، بدون اینکه لازم باشد در علت ها حیثیت های کثیری فرض شود، کثرت معلول ها تبیین می شود.

در اینجا سؤال و شبهه ای در تقدیر است: بیان شد که «ج معلولی است که از الف به واسطه ب صادر شده است»؛ در حالی که د را هم می توان معلولی دانست که از الف به واسطه ب صادر شده است، چون با وجود اینکه د از ب به تنهایی صادر شده است، چون خود ب از الف صادر شده، گزاره «د از الف به واسطه ب صادر شده» درست است. پس چگونه ج و د دو معلول متمایز هستند؟ پاسخ این شبهه آن است که در این بیان، اشتراک لفظی رخ داده و معنای واسطه بودن ب برای ج و د یکسان نیست، معنای واسطه بودن ب در معلول د این است که ب علت قریب د و الف علت بعید د است؛ اما اینکه خواهی فرموده ج از الف به واسطه ب صادر می شود، منظور این نیست که الف علت بعید ج است، بلکه مراد از وساطت در کلام ایشان به نوعی مشارکت است. ولی چون الف اشرف از ب و در حقیقت علت آن است، از لفظ مشارکت استفاده نشده است. همچنین در مرتبه بعد به عنوان مثال بیان شده که از ب به واسطه ج و د معلولی صادر می شود. در اینجا هم چون ب اشرف از ج و د است، آنها در نقش واسطه و نه شریک ب محسوب شده اند. قرینه دیگر در کلام خواهی بر این مطلب که مراد از توسط و واسطه مشارکت است، این است که در معلول دوازدهمی که در مرتبه دوم صدور، امکان ایجاد آن هست، چون ج و د در یک مرتبه اند و علیتی نسبت به هم ندارند، می گوید جایز است از ج و د باهم معلولی صادر شود و بیان نمی کند که از ج به واسطه د یا از د به واسطه ج معلولی می تواند صادر شود.



در این نوشتار نیز این مسئله تقریباً به همین روش تبیین می‌شود؛ با این تفاوت که در ابتدا با دقت در تعریف علت تامه این مطلب اثبات می‌شود که قاعده‌ی الواحد در مورد علت‌های تامه بدون فرض بساطت آنها برقرار است. یعنی از علت تامه واحد، معلول واحد صادر می‌شود. با این بیان از قاعده‌ی الواحد، در اثبات آن نیازی به استفاده از اصل سنخیت نیست، بلکه با دقت در تعریف علت تامه به سادگی می‌توان قاعده‌ی الواحد را اثبات کرد. برای این مقصود، اول لازم است در تعریف علت و معلول، اقسام علل و تعریف هریک از اقسام علل تأمل کرد.

در تعریف علت گفته می‌شود علت آن موجودی است که موجود دیگری یا همان معلول در وجود خود بر آن توقف دارد و با عدم آن ممتنع می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۷). اولین تقسیمی که برای علت باید به آن توجه کرد، تقسیم علت به علت حقیقی و معد است. طبق تعریف گفته شده، علت معد یعنی موجودی که زمینه‌ساز ایجاد معلول بوده است، اما معلول توقف وجودی بر آن ندارد، مثل نجار برای میز،. چنین علتی خارج از تعریف بیان شده برای علت قرار می‌گیرد و علت حقیقی نیست؛ پس اطلاق علت به چنین موجودی اطلاقی مجازی و همچنین تقسیم علت به این دو قسم، تقسیمی مجازی است. همچنین علت تقسیم می‌شود به علت قریب که واسطه‌ای بین او و معلولش نیست و علت بعید که بین او و معلولش واسطه یا واسطه‌هایی قرار دارد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۳۱). تقسیم دیگری که برای علل بیان شده است و در این نوشتار بررسی دقیق آن مورد توجه است، تقسیم علت به علت تامه و علت ناقصه است. علت تامه علتی است که هرآنچه را معلول نیاز دارد، شامل می‌شود؛ به گونه‌ای که با وجود علت تامه، وجود معلول ضروری است (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۳۳). از این تعریف نتیجه‌ای گرفته می‌شود که به آن «اصل ضرورت» یا «جبر علی و معلولی» نیز گفته می‌شود و بر مبنای آن، وجود معلول در ظرف وجود علت تامه خود ضرورت و وجوب بالقیاس دارد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۴۶). علتی که تامه نباشد نیز ناقصه نامیده می‌شود. شایان ذکر است که علت و معلول از معقولات ثانیة فلسفی‌اند؛ پس تحت مقولات عشر قرار نمی‌گیرند که بتوان تعریف حدی بیان کرد و تعریف‌هایی که برای آنها گفته می‌شود، تعریف به رسم‌اند و در نتیجه منحصر به فرد نمی‌باشند و می‌توان تعریف‌های دیگری هم بیان کرد که هم جامع و هم مانع اغیار باشد. تعریفی که در این نوشتار برای علت تامه تبیین و استفاده می‌شود، این است: علت تامه مجموعه‌ی همه‌ی موجودات، حیثیات و شرایطی است که برای وجود معلول، لازم و کافی است. در توجیه و تفسیر این تعریف باید به تمام اجزای آن توجه شود. دو صفتی که نقش مهمی در این تعریف دارند،



صفات «لازم» و «کافی» هستند. صفت کافی بودن از تحلیل صفت «تامه» به دست می آید و اگر این صفت در تعریف علت تامه ذکر نشود، علت مذکور در حقیقت ناقصه است و برای وجود معلول، چیزهای دیگری هم نیاز است. صفت لازم بودن هم از تحلیل خود «علت» فهمیده می شود؛ چون بنا به تعریف علت و معلول، معلول در وجود خود به علت نیاز دارد و اگر چیزی برای وجود معلول لازم نباشد، معلول نیازی به آن ندارد و نباید جزء علت به حساب آید. لفظ «شرایط» نیز باید در تعریف گنجانده شود؛ چون در اکثر علیت ها علاوه بر وجود موجوداتی که برای وجود معلول نقش علت دارند، شرایطی هم برای وجود معلول وجود دارد که اگر واقع نباشند، معلول ایجاد نخواهد شد. برای مثال، روشنایی ماه معلول نور خورشید است، اما نمی توان نور خورشید را علت تامه روشنایی ماه دانست؛ چون در مواقعی مثل خسوف که مانعی وجود دارد، معلول مذکور موجود نخواهد شد. پس باید شرایطی مثل عدم مانع را نیز در اجزای علت تامه به حساب آورد. لفظ «حیثیات» هم در تعریف علت تامه ضروری به نظر می رسد؛ چون وقتی گفته می شود موجودی با ملاحظه حیثیتی از آن، علت برای معلولی است و با ملاحظه حیثیت دیگری از آن، علت برای معلول دیگری می باشد، نباید علت تامه دو معلول را یکی دانست. به عنوان مثال همان گونه که اشاره شد، در حکمت مشاء گاه بیان می شود که عقل اول از این حیث که علت خود را تعقل می کند، معلولی یا همان عقل دوم را صادر می کند و از این حیث که خود را تعقل می کند، معلول دیگری یا همان فلک اول را صادر می کند. در این مورد، هریک از حیثیت های گفته شده همان طور که در ایجاد معلول مربوط به خود نقش لازمی دارند و باید در اجزای علت تامه آن معلول ذکر شوند و در ایجاد معلول دیگر نقشی ندارند، در نتیجه شرط لازم نیستند و باید از اجزای علت تامه خارج شوند. برای علت تقسیم های دیگری نیز ذکر شده است که چون نقش چندانی در مقصود این پژوهش ندارند و پرداختن به جزئیات و دقائق آنها خروج از بحث است، از تفصیل آنها خودداری شده است؛ من جمله اینکه علت ناقصه نیز در یک تقسیم مشهور به چهار قسم علت فاعلی، علت غایی، علت مادی و علت صوری تقسیم می شود که در مورد اعراض، قسم پنجمی که موضوع آنها باشد نیز افزون می شود و اگر وجود شرایط و نبود مانع نیز محسوب شوند، اقسام به هفت قسم می رسد (ملکشاهی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۵).

بنا به تعریفی که پیش تر از علت تامه شد، به صورت زیر و با برهان خلف می توان بر قاعده الواحد با این تقریر که از علت تامه واحد معلول واحدی صادر می شود، استدلال کرد:

فرض شود از علت تامه الف، دو معلول متمایز ب و ج صادر شده باشد. نمی توان فرض کرد که



جزئی از الف علت تامه صدور ب است و جزئی دیگر از آن، علت تامه صدور ج؛ چون در این فرض، الف علت تامه ب و ج نیست، بلکه جزئی از آن علت تامه هر کدام است که با فرض علت تامه بودن الف برای هر دو، در تناقض می باشد. همچنین نمی توان فرض کرد الف با ملاحظه حیثیتی از آن ب را صادر می کند و با ملاحظه حیثیت دیگری از آن، ج را صادر می کند؛ چون در این صورت هم الف علت تامه ب و ج نیست، بلکه باید الف را با شرط لحاظ حیثیت خاصی از آن، علت تامه ب و با شرط لحاظ حیثیت دیگری از آن، علت تامه ج در نظر گرفت که خلاف فرض است. از طرفی چون ب و ج از هم تمایز دارند، نمی توان فرض کرد این تمایز بدون علت است. اگر فرض شود تمایز دو معلول هیچ منشأ و علتی ندارد، در حقیقت اصل علتی که امری بدیهی است، نقض شده است. چون خود تمایز دو معلول، امر ممکن است و هر ممکنی باید علتی داشته باشد.

با توجه به تقریری که از قاعده الواحد شد و برهانی که برای آن آورده شد، بسیط بودن علت تامه برای اینکه ادعا شود فقط یک معلول از وی صادر می شود، لازم نیست. پس صحیح نیست بگوییم که قاعده الواحد فقط یک مصداق دارد، چون فقط یک بسیط حقیقی وجود دارد که همان ذات حق تعالی است.

۳. بررسی ارتباط علت با مفهوم تابع در ریاضیات

حال که تبیین صحیح مدعای قاعده الواحد و روش اثبات آن بیان شد. می توان مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین را به گونه ای بیان کرد که هم قاعده الواحد رعایت شود و هم اشکالاتی که بیان شد، وارد نباشد. ولیکن برای فهم بهتر و ساده تر، در این نوشتار با استفاده از مفهوم تابع، این نحوه صدور مدل سازی خواهد شد. از منابعی که در آنها رابطه علت با مفهوم تابع مدل سازی شده است، می توان به (اسوچنیکو، ۱۳۵۸، ص ۹۶) اشاره کرد که البته در آنجا بسیار مختصر به این مدل سازی اشاره شده است؛ ولی در نوشتار حاضر، چرایی و چگونگی این مدل سازی با تفصیل بیشتری بحث خواهد شد.

از نام تابع مشخص می شود که این مفهوم ریاضی را احتمالاً بتوان با مبحث علت در فلسفه ارتباط داد؛ چون در علت هم گفته می شود معلول تابع علت است. اما صرف این کافی نیست و باید دقیق بررسی شود تابع در ریاضی چگونه تعریف می شود و چگونه می توان در علت از مفهوم ریاضی تابع استفاده کرد.



تعریف تابع در ریاضی: تابع f از یک مجموعه A بر یک مجموعه B ، قانونی است که طبق آن به هر x از اعضای مجموعه A ، فقط عضویکتا و منحصر به فرد $f(x)$ از اعضای مجموعه B نسبت داده شود (استیوارت، ۱۳۶۵، ص ۹۴). مجموعه اول را «مجموعه مستقل» و مجموعه دوم را «مجموعه وابسته» نیز می نامند، این مطلب نیز تداعی کننده علت است.

طبق تعریف تابع در ریاضیات برای اینکه ارتباط بین اعضای دو مجموعه را بتوان تابع در نظر گرفت این است که به هر یک از اعضای یک مجموعه، فقط یک عضو از اعضای مجموعه دیگری نسبت داده شود (توماس؛ فینی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷). به عنوان مثال اگر مقادیر سن هر فرد، مجموعه مستقل و مقادیر قد او، مجموعه وابسته در نظر گرفته شود رابطه بین سن و قد هر فرد را می توان تابع در نظر گرفت چون در هر سنی فرد قد خاصی دارد. به عبارت دیگر به هر عدد از مجموعه اعداد سن هر فرد فقط یک عدد از مجموعه اعداد قد فرد مرتبط می شود اما در همین مثال اگر مجموعه های مستقل و وابسته بالعکس در نظر گرفته شوند نمی توان رابطه بین این دو مجموعه را مصداقی از تابع در نظر گرفت چون این که فردی قد خاصی را در دو یا چند سن مختلف داشته باشد ممکن است. البته باید توجه که در ریاضی تعاریف و استدلال ها به صورت صوری هستند. در مثال مطرح شده بین دو مجموعه، وابستگی حقیقی و خارجی هم به این نحو است که قد افراد هست که به سن آنها وابسته است و نمی توان سن افراد را به قد آنها وابسته دانست اما در ریاضی نیازی نیست که بین دو مجموعه دامنه و برد تابع، رابطه وابستگی حقیقی و خارجی وجود داشته باشد و اطلاق وابسته و مستقل به دو مجموعه می تواند فرضی باشد به عنوان مثال در مجموعه های اعداد زوج و فرد هر کدام که مستقل و دیگری وابسته در نظر گرفته شود رابطه بین این دو مجموعه را می توان تابع محسوب کرد. با توجه به تعریف تابع و مطالبی که در مورد قاعده الواحد بیان شد، رابطه بین علت های تامه و معلول های آنها را می توان یک تابع در نظر گرفت؛ چون اگر مجموعه علت های تامه مجموعه مستقل یا همان دامنه تابع و مجموعه معلول های آنها مجموعه وابسته یا همان برد تابع در نظر گرفته شود، رابطه بین این دو مجموعه که به هر علت تامه ای معلول آن را متناظر کند را می توان یک تابع در نظر گرفت. به این دلیل که بنابه قاعده الواحد با تقریری که بیان شد، به هر علت تامه فقط یک معلول نسبت داده می شود. اگر تابع علت را با f نشان دهیم و x علت تامه $\mathcal{A}$ باشد، رابطه بین آنها به صورت زیر مدل سازی می شود:

$$y = f(x)$$



همچنین اگر علت تامه معلولی مانند $\mathcal{V}$ اجزای متعددی مانند $x_1, x_2, \dots, x_n$ داشته باشد،

نتیجه می‌شود:

$$y = f(x_1, x_2, \dots, x_n)$$

نکته درخور ذکر دیگر این است که اگر x علت تامه $\mathcal{V}$ و $\mathcal{V}$ علت تامه z باشد، رابطه بین آنها

را می‌توان به شرح زیر مدل سازی کرد:

$$\begin{aligned} y &= f(x) \\ z &= f(y) \end{aligned} \rightarrow z = f(f(x))$$

۴. مدل سازی نحوه صدور معلولات از علت نخستین

حال با توجه به این توضیحات، نحوه صدور معلولات از علت العلل یا به عبارت دیگر علت

نخستین را به سادگی می‌توان به شرح زیر مدل سازی کرد:

فرض می‌شود A نمادی از علت نخستین باشد. طبق قاعده الواحد، A به عنوان علت تامه فقط می‌تواند یک معلول داشته باشد. اگر نام این معلول را m_1 فرض کنیم، می‌توان نوشت:

$$m_1 = f(A)$$

در مرحله دوم صدور معلولات اگر m_1 علت تامه باشد، معلول آن عبارت می‌شود از:

$$m_2 = f(m_1) = f(f(A))$$

و اگر A و m_1 باهم علت تامه یک معلول باشند، می‌توان نوشت:

$$m_3 = f(A, m_1) = f(A, f(A))$$

به همین ترتیب، تعداد معلولاتی که می‌توانند صدور یابند، در هر مرحله از صدور معلولات بیشتر

می‌شود. برای مثال در مرتبه سوم صدور معلولات، همان طور که در شرح بیانات خواجه نصیر اشاره

شد، ۱۲ معلول امکان صدور دارند. مدل صدور معلولات از علت نخستین را می‌توان به صورت

زیر نوشت:

A

$$m_1 = f(A)$$

$$m_2 = f(m_1), m_3 = f(A, m_1)$$

$$m_4 = f(m_2), m_5 = f(m_3), m_6 = f(A, m_2), m_7 = f(A, m_3), m_8 = f(m_1, m_2), \dots, m_{15} = f(A, m_1, m_2, m_3)$$

در این مدل از صدور معلول‌ها، نکات زیر درخور ذکر است:

نکته ۱: اگر نقش‌های مختلفی که اجزای علت تامه می‌توانند داشته باشند نیز لحاظ شود، تعداد کثرتی که در هر مرحله امکان دارد، بیشتر می‌شود. به عنوان مثال در مرحله دوم، همان‌گونه که خواجه نصیر اشاره می‌کند، سه معلول امکان صدور دارند و البته در مراحل بعدی این افزایش خیلی بیشتر خواهد شد (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹).

نکته ۲: این که گفته می‌شود از خدا به عنوان علت تامه فقط یک معلول بی‌واسطه می‌تواند صادر شود، نقض قدرت خداوند نیست؛ چون صدور چند معلول بی‌واسطه از یک علت تامه بر طبق برهان محال است و قدرت به امر محال تعلق نمی‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۸۲).

نکته ۳: وقتی هم به معلولات به شکل دقیق نظر شود، در این سبک از مدل سازی به خوبی نشان داده می‌شود که همه معلولات وابسته و تابعی از خداوندند. برای مثال، معلول ششم در این مدل عبارت است از:

$$m_6 = f(A, f(f(A)))$$

در این عبارت، f نماد تابع بودن و وابستگی است و A هم نماد خداوند در نظر گرفته شده بود. پس این سبک از مدل سازی به خوبی تداعی کننده همان قاعده مهم در حکمت متعالیه است که هر موجود معلولی چیزی جز وابستگی و فقر به خداوند نیست.

نکته ۴: وقتی علت تامه معلولی چند جزء دارد، به این معنی است که معلول در وجود خود به اجزای علت تامه نیاز دارد. ولی اینکه بین اجزای علت تامه چه ارتباطی است، می‌تواند حالت‌ها و تفسیرهای گوناگونی داشته باشد. شرافت و مرتبه وجودی اجزای علت تامه نیز لزوماً باهم یکسان نیست و نباید از کنار هم قرار دادن آنها در مدل سازی علیت آنها برای معلولی چنین برداشتی کرد. حتی اجزای علت تامه می‌توانند موجوداتی باشند که از حیث حقیقت وجودی خودشان در طول هم باشند، اما درعین حال از حیث علیشان برای معلولی در عرض هم باشند و همگی نقشی بی‌واسطه داشته باشند؛ به مانند وقتی که فاعلی معلولی را ایجاد می‌کند و سپس معلول ایجاد شده را غایت یا ماده یا حتی شرط برای ایجاد معلول دیگری قرار می‌دهد. در این حالت، فاعل و معلول اول با وجود اینکه موجوداتی در طول هم‌اند، اما اجزای علت تامه برای معلول دوم نیز هستند و علیت هر دوی آنها بی‌واسطه است و اینکه در مدل سازی کنار هم قرار داده می‌شوند، برای تسهیل در تحلیل است.



نکته ۵: در این مدل هم به مانند آنچه در فلسفه و عرفان گفته می‌شود، از خداوند فقط یک معلول بی واسطه صادر می‌شود و همه معلولات مرتبه‌های بعدی با واسطه یا بی واسطه معلول آن اولین معلول هم هستند. پس می‌توان m_1 را نمادی از همان عقل اول در فلسفه یا وجود منبسط در عرفان در نظر گرفت.

نکته ۶: قولی را که فلاسفه مشاء در مورد نحوه صدور دو معلول از عقل اول بیان می‌کنند، به نحوی می‌توان بر آنچه در این نوشتار و مدل‌سازی بیان شد، تطبیق داد؛ به شرح زیر: می‌گویند عقل اول به واسطه اینکه خود را تعقل می‌کند، معلولی را صادر می‌کند و به واسطه اینکه علت خود را تعقل می‌کند، معلول دیگری را صادر می‌کند. این نکته را می‌توان بر اساس مطالب ذکر شده چنین تفسیر کرد: وقتی عقل اول خود را تعقل می‌کند، چون چنین تعقلی فقط وابسته به خودش است، پس علت تامه بی واسطه فقط خودش است و معلول m_2 صادر می‌شود. و وقتی خدا را تعقل می‌کند، چون این تعقل وابسته به خدا هم هست، پس علت تامه، خداوند و عقل اول باهم‌اند و معلول m_3 صادر می‌شود.

نکته ۷: اگر این مطلب مهم و متعالی که خداوند تنها فاعل هستی بخش حقیقی و علت قریب و بی واسطه تمام مخلوقات و معلولات است (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۳۳) و نظر نهایی و مختار این نوشتار هم هست، پذیرفته شود، باز هم می‌توان با همین روش نحوه صدور معلولات را بیان و مدل‌سازی کرد. فقط چون یک قید اضافه شده است، تعداد معلولات هر مرحله از صدور، کاهش می‌یابد. مدل نیز به صورت زیر خواهد شد:

A

$$m_1 = f(A)$$

$$m_2 = f(A, m_1)$$

$$m_3 = f(A, m_2) \quad m_4 = f(A, m_1, m_2)$$

در این مدل، همه معلولات در مراحل دوم به بعد به اولین معلول، بی واسطه یا با واسطه، وابسته‌اند و تداعی‌کننده این حدیث شریف نیز هست که حضرت ختم‌المرسلین صلی الله علیه و آله به جابر می‌فرماید: «ای جابر، خدا اول نور پیغمبرت را آفرید و سپس از او هر چیز دیگری را خلق کرد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶).

نتیجه‌گیری

برای تبیین درست مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین، ابتدا باید فروعی از قانون علیت را که در این مسئله نقش مهمی دارند، یعنی اصل سنخیت و قاعده الواحد را به درستی تبیین کرد. از اصل سنخیت فقط می‌توان نتیجه گرفت که هر سنخ کمالی که در معلول هست، باید به نحو شدیدتر در علت باشد و استنتاج قاعده الواحد از اصل سنخیت، صحیح نیست. بلکه قاعده الواحد را باید از دقت در تعریف علت تامه، به نحوی که بیان شد، نتیجه گرفت. در قاعده الواحد، منظور از علت باید علت تامه باشد و شرط اینکه بسیط باشد هم لازم نیست. با قبول قاعده الواحد در مورد علت‌های تامه، می‌توان رابطه علیت بین علت‌های تامه و معلول‌های آنها را مصداقی از مفهوم تابع در ریاضی گرفت و مسئله صدور معلول‌ها از علت نخستین را به نحوی مدل سازی کرد که شبهات متکلمان وارد نباشد. همچنین در چنین مدلی به خوبی ملاحظه می‌شود که همه معلول‌ها در حقیقت چیزی جز وابستگی و ربط به خداوند نیستند.

یکی از کاربردهای ریاضیات در علوم دیگر، مدل سازی مسائل علوم به کمک مفاهیم ریاضی است که مخصوصاً در چند قرن اخیر کمک بسیاری به تسهیل یادگیری و در ادامه به پیشرفت علوم کرده است. در ریاضی هم به مانند منطق و فلسفه، ملاک درستی قضایا عقل است و از حس و تجربه و دیگر روش‌های غیرعقلی استفاده نمی‌شود. پس استفاده از ریاضیات در این علوم امر پسندیده و معقولی به نظر می‌رسد.



فهرست منابع

۱. آزادگان، علیرضا؛ عظیمی، احمد، (۱۳۹۹). بررسی آراء صدرالمതألهین پیرامون نحوه پیدایش کثرات از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده الواحد. دوفصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۸ (۲)، ۱۱-۳۵.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۴۰۱). اشارات و تنبیهات، (ترجمه و شرح حسن ملکشاهی). تهران: سروش.
۳. ابن عربی، محمد علی، (۱۳۹۷). فتوحات مکیه: معارف باب ۱ تا ۴، (مقدمه، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی). تهران: مولی.
۴. استیوارت، ایان، (۱۳۶۵). مبانی ریاضیات، (ترجمه محمد مهدی ابراهیمی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. اسوچنیکو، گنادی الکساندروویچ، (۱۳۵۸). مسئله علیت و رابطه حالت‌ها در فیزیک، (ترجمه منصور شریف‌زاده). بی‌جا: پویا.
۶. توماس، جورج؛ فینی، راس، (۱۳۸۰). حساب دیفرانسیل و انتگرال و هندسه تحلیلی، (ترجمه مهدی بهزاد، سیامک کاظمی و علی کافی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۳). رَحِیق مختوم: شرح حکمت متعالیه، (تنظیم و تدوین حمید پارسانیا). قم: اسراء.
۸. جوارشکیان، عباس، (۱۳۸۲). منظری نو از ساختار تشکیکی هستی در حکمت متعالیه. حکمت متعالیه و فلسفه معاصر جهان، در: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت حکیم صدرالمتألهین (اول خرداد ۱۳۸۱)، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۹. حیدرپور، احمد؛ فیاضی، غلامرضا، (۱۳۹۶). تحلیل و ارزیابی قاعده الواحد در حکمت متعالیه. فصلنامه علمی پژوهشی حکمت متعالیه، ۴ (۴)، ۷۷-۱۰۱.
۱۰. خادمی، حمیدرضا؛ عسگری، مهدی، (۱۳۹۶). بررسی پیشینه یونانی قاعده الواحد و چگونگی انتقال و نقد آن در فلسفه اسلامی. دوفصلنامه علمی و پژوهشی الهیات تطبیقی، ۸ (۱۸)، ۵۵-۹۶.
۱۱. خادمی، عین‌الله، (۱۳۸۰). علیت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان تجربه‌گرا. قم: بوستان کتاب.
۱۲. سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۹۲). حکمة الاشراق، (ترجمه فتحعلی اکبری). تهران: علم.
۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة. قم: مکتبه المصطفوی.
۱۴. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، (۱۳۹۸). شواهد الربوبیه، (به قلم جواد مصلح). قم: سروش.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۴). اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: صدرا.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن، (ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی). قم: انتشارات اسلامی.



۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۹۸). *نهایة الحکمة*، (ترجمه و شرح علی شیروانی). قم: بوستان کتاب.

۱۸. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد. (۱۳۸۶). *شرح الإشارات و التنبیها*. قم: بوستان کتاب.

۱۹. عباسی، علی؛ حیدری، جلال. (۱۴۰۱). بررسی نحوه صدور کثرت از وحدت از دیدگاه ملاصدرا.

فصلنامه علمی پژوهشی حکمت اسلامی، ۹(۴)، ۹۷-۱۱۴.

۲۰. قدردان قراملکی، محمد حسن. (۱۳۷۵). *اصل علیت در فلسفه و کلام*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۲). *آموزش فلسفه*. تهران: امیرکبیر.

۲۲. ملائی، محمد؛ فهیم، محسن؛ جعفری اشکاوندی، مجتبی. (۱۴۰۰). پیدایش کثرات از واحد از منظر

آکوئیناس و ملاصدرا. *نشریه علمی آینده معرفت*، دانشگاه شهید بهشتی، ۲۰(۶۶)، ۲۳-۴۴. <https://doi.org/10.52547/jipt.2021.213177.0>